


مقاله پژوهشی - فصلنامه علمی رهیافت


سال هجدهم، شماره ۶۸، پاییز ۱۴۰۳
صفحه ۲۵ تا ۴۶

تکوین طبقه تن آسا در ایران پساانقلابی: بررسی رابطه اقتصاد غیرمولد و دگرگونی طبقاتی

دانشجوی دکتری گروه علوم سیاسی، دانشکده حقوق، الهیات و علوم سیاسی، واحد علوم و تحقیقات، دانشگاه آزاد اسلامی، تهران، ایران

امیرعلی محبی 

گروه علوم سیاسی، دانشگاه شهید بهشتی، تهران، ایران

محمدرضا تاجیک  *

چکیده

طبقه به عنوان یک مفهوم اقتصادی در جامعه شناسی شکل گرفت و با همین درون‌مایه پذیرفته شد. برای بسیاری از جامعه شناسان مسئله تکوین و دگرگونی طبقات اجتماعی موضوعی حائز اهمیت است. در همین راستا پرسش اصلی این تحقیق آن است که چه رابطه‌ای بین بخش‌های غیرمولد اقتصادی و دگرگونی طبقاتی وجود دارد. مورد مطالعاتی برگزیده برآمدن و ظهور طبقه تن آسا و نوکیسه در ایران پساانقلابی است. فرضیه تحقیق این بوده است که بخش‌هایی از اقتصاد ایران که عمدتاً ریشه در اقتصاد سیاسی غیرمولدی دارد که از دهه‌ها قبل از انقلاب شکل گرفته است مجموعه مناسبی از تولید ثروت را خلق می‌کنند که در دوره‌های مختلف می‌تواند منجر به تکوین طبقات نوکیسه گردد. این مناسبات اقتصادی غیرمولد زاینده تحركات اجتماعی خاصی هستند که در زمان کوتاهی افراد را در دهک‌های اجتماعی ارتقا می‌دهند و دگرگونی طبقاتی را منجر می‌شوند. یافته‌های تحقیق نشان داده است که برخی از سیاست‌های اقتصادی اساساً مستعد ایجاد رانت‌آفرینی هستند و موجبات خلق فرایندهایی از تولید ثروت غیرمولد را فراهم کرده که تبعات اجتماعی بسیار گسترده‌ای داشته است تا حدی که سبب تکوین و تثبیت طبقه جدیدی در ایران را موجب شده است. رویکرد پژوهش جامعه‌شناختی و شیوه جمع‌آوری داده‌ها اسنادی و کتابخانه‌ای بوده است.

کلیدواژه: طبقه، اقتصاد سیاسی، رانت، تحرک اجتماعی، اقتصاد غیرمولد، طبقه تن آسا.

* نویسنده مسئول: dr_mohammadrezatajick@yahoo.com

تاریخ تایید: ۱۴۰۳/۰۲/۱۵

تاریخ دریافت: ۱۴۰۲/۱۱/۱۹



The Islamic Revolution Approach Quarterly

Vol. 18, No.68, Fall 2024, P 3-18

rahyaftjournal.ir

The Formation of the Leisure Class in Post-Revolutionary Iran: An Examination of the Relationship between Non-Productive Economy and Class Transformation

Amirali

Mohammadi *

PhD Student in the Department of Political Science,
Faculty of Law, Theology, and Political Science,
Science and Research Branch, Islamic Azad
University, Tehran, Iran

Mohammadreza
Tajik 

Department of Political Science, Shahid Beheshti
University, Tehran, Iran

Abstract

The concept of class as an economic notion took shape in sociology and was accepted in this context. For many sociologists, the issue of the formation and transformation of social classes is of significant importance. In this regard, the main question of this research is what relationship exists between the non-productive sectors of the economy and class transformation. The case study chosen is the emergence and rise of the nouveau riche and The Leisure Class in post-revolutionary Iran. The hypothesis of the research was that sectors of the Iranian economy, which are largely rooted in a non-productive political economy formed decades before the revolution, create a set of relations for wealth production that can lead to the formation of new classes in different periods. These non-productive economic relations

* Corresponding Author: dr_mohammadrezatajik@yahoo.com

How to Cite: Mohammadi, A., Tajik, M. (2024). The Formation of the Leisure Class in Post-Revolutionary Iran: An Examination of the Relationship between Non-Productive Economy and Class Transformation, *The Islamic Revolution Approach Quarterly*, 18(68), 3-18.

Received: 08/02/2024

Accepted: 05/03/2024

produce specific social movements that quickly elevate individuals in social deciles and lead to class transformation. The research findings have shown that some economic policies are fundamentally prone to rent creation and have facilitated processes of non-productive wealth production, which have had very extensive social consequences to the extent that they have led to the formation and stabilization of a new class in Iran. The research approach was sociological, and the data collection method was documentary and library-based

Introduction

The concept of social classes has significantly evolved in sociological discourse, particularly in the context of post-revolutionary societies where economic and cultural transformations redefine social structures. In Iran, the post-revolution era has witnessed the rise of a 'comfortable class,' characterized by distinct consumption patterns and an acute sense of social identity shaped by global and local economic forces. This study investigates the formation and characteristics of this class, focusing on the interplay between economic liberalization, global cultural influences, and local socio-economic conditions.

Main Body

The emergence of the comfortable class in Iran is intricately linked to the country's economic policies and the global cultural shift towards consumerism. The study identifies several key factors contributing to the rise of this class, including increased access to global markets, economic reforms, and the proliferation of digital technology, which have collectively expanded consumer choices and enabled the use of consumption as a means of social differentiation.

The analysis draws on qualitative data from interviews with individuals identified as part of this comfortable class, as well as quantitative data on consumption patterns across different regions in Iran. The research demonstrates how consumption has transcended basic needs to become a significant marker of class identity and social status. Items that are consumed are not merely for utility but are imbued with symbolic value that communicates one's social position to others.

Economic liberalization has played a pivotal role in facilitating the access of middle and upper-middle-class Iranians to a broader array of goods and services, which were once limited or considered luxury. This accessibility has led to a new form of social stratification,

where the ability to consume foreign brands and engage in lifestyles portrayed in global media becomes a key element of class identity.

Moreover, the study engages with theories of cultural hegemony and social reproduction to understand how the comfortable class perpetuates its status. It argues that this class not only uses consumption to manifest its economic capital but also to assert cultural and social capital. This dynamic is crucial in understanding the broader implications of class formation in a post-revolutionary society like Iran, where social mobility and class stability are contentious and politically charged topics.

Conclusion

The formation of the comfortable class in post-revolutionary Iran highlights significant shifts in social stratification mechanisms within the country. The findings suggest that consumption-based class identities are becoming more pronounced, reflecting broader global trends of consumerism and economic liberalization. The study concludes that while this class formation has allowed for certain types of social mobility, it has also reinforced existing inequalities and introduced new forms of social distinction.

This detailed exploration of the comfortable class in Iran not only provides insight into the socio-economic transformations in Iranian society but also contributes to the broader discourse on class analysis and social stratification in globalized contexts. The implications of these findings are relevant for policymakers and social theorists interested in the intersections of culture, economy, and class in the Middle East and beyond.

Keywords: Social Class, Consumption, Post-Revolutionary Iran, Economic Policy, Identity, Sociological Analysis.

مقدمه

با دگرگونی‌های اقتصادی در اروپای بعد از تجدد، صورت‌بندی‌های اجتماعی (Social formations) آهسته آهسته دگرگون شد و سپس شکلی تثبیت شده به خود گرفت که هسته مرکزی آن را مولفه‌ای اقتصادی شکل می‌داد. بر همین مبنا عمدتاً گروه‌بندی‌های اجتماعی جهان جدید را در رابطه با امر اقتصادی توضیح داده‌اند. جامعه‌شناسان کوشیده‌اند تا نشان دهند که غالباً رابطه مستقیم و معناداری بین دگرگونی‌های اقتصادی و تکوین و فروپاشی و دگردیسی صورت‌بندی‌های اجتماعی وجود دارد. در واقع با اندکی تسامح می‌توان پذیرفت که تقسیم کار حاصل از انقلاب صنعتی در یک سو و برآمدن نظام سرمایه داری و نیازهای انباشت سرمایه در سوی دیگر، مؤید سیاست‌ورزی مشخصی گشتند که از آن با عنوان سیاست‌ورزی طبقاتی یاد می‌شود و طی قرون نوزدهم و بیستم میلادی، شکل غالب سیاست‌ورزی در اروپای غربی بود (بیات، ۱۴۰۱: ۴۶).

به همین منظور در تحلیل و بررسی تحولات اجتماعی در جوامع معاصر یکی از مسائلی که مورد توجه تحلیلگران اجتماعی و اهل تحقیق دانشگاهی قرار می‌گیرد نسبت و رابطه‌ای است که بین سیاست‌های اقتصادی و دگرگونی در صورت‌بندی اجتماعی وجود دارد. این که چگونه سیاست‌های اقتصادی اتخاذ شده توسط دولت‌های مختلف می‌توانند موجبات ظهور یا زوال طبقات اجتماعی را فراهم کنند، عموماً هم دغدغه جامعه‌شناسان بوده و هم این که در جوامع مختلفی - حتی پیشامدرن - رخ داده است. برای مثال، تاریخنگاران معتقدند که سیاست‌های اقتصادی عثمان که به توزیع منابع رانتهی بین نزدیکان اقربا پرداخت موجبات شکل‌گیری طبقه‌ای نوظهور را موجب شد که مردم را از ثروت یک‌شبه آنها به خشم آورد (موحد، ۱۳۹۶: ۳۴؛ الحبری، ۱۴۰۱). یا در مورد ظهور طبقه کارگری در عصر پهلوی گفته‌اند که یک طبقه کارگر شهری جدید سر برآورد که از نظر شمار اندک ولی از نظر کارایی ویژه در میادین نفتی خوزستان و چند صنعت نوین در تهران و تبریز و اصفهان و شهرهای مازندران، مستقر بود، ولی با قوانین «منع فعالیت‌های جمعی» کنترل می‌شد که سازماندهی و تشکیل اتحادیه‌های کارگری و اعتصاب را ممنوع می‌کرد (دریایی، ۱۳۹۹: ۴۱۲).

بنابراین اقتصاد سیاسی به طبقات اجتماعی شکل می‌دهد و سیاست‌های اقتصادی هر دولتی می‌تواند موجبات تکوین یا فروپاشی طبقات، و یا دگردیسی بنیادین آنها را فراهم کند. این رابطه به خودی خود می‌تواند صرفاً بخشی از تحولات بلندمدت تاریخی و اجتماعی باشد. مثلاً برای سده‌های متوالی تاریخ اروپا تحت سیطره یک طبقه مسلط به نام فئودالها بود که بعداً بر اثر ظهور سرمایه داری از بین رفت و جای خود را به طبقه بورژوازی داد. یا این که در ایران تا قبل از اصلاحات ارضی طبقه زمیندار بخشی از صورت‌بندی

اجتماعی ایران بود (بشیریه، ۱۳۹۹: ۳۳) که با سیاست‌های رژیم و مدرنیزاسیون تحمیلی و از بالا در واقع از بین رفت و جای خود را به یک بورژوازی کمپرادور داد (بشیریه، ۱۳۸۶: ۶۷۷). اما وقتی این رابطه به یک پدیده آسیب‌زا تبدیل می‌شود که ماحصل سیاست‌های اقتصادی رانتی و غیرمولد باشد و از این جهت باید مورد آسیب‌شناسی قرار بگیرد.

اصولاً اقتصادهای نفتی، اقتصادهای رانتیری هستند. این میراث اقتصاد غیرمولد از رژیم سابق باقی مانده بود و بدیهی بود که در کوتاه مدت قابل دگرگونی و اصلاح نیست، و متعاقباً مفاسد اقتصادی خاص خود را ایجاد می‌کند. در گفتمان انقلاب اسلامی و دیدگاه امام خمینی (ره) همواره بر نقش مخرب مفاسد اقتصادی تاکید شده تا حدی که حتی از آنها به عنوان تهدیداتی برای امنیت ملی (بی‌اعتمادی در داخل و وابستگی به بیگانگان) یاد کرده‌اند (اسدی، صدیقیان و زارع، ۱۴۰۰: ۲۳). چرا که رانت انواع مختلفی از رانت سیاسی، اقتصادی و اجتماعی دارد که از نظر امام خمینی (ره)، مصادیق متعدد رانت شامل بی‌عدالتی در دستیابی به منافع، تبعیض و رابطه گرایی، قوم و خویش‌سالاری، بی‌قانونی و عدم توجه به شایسته‌سالاری است. تبعات رانت نیز بر هم خوردن تعادل در نظام اسلامی، افزایش فاصله طبقاتی، گسترش محرومیت و نادیده گرفتن حاکمیت قانون و از همه مهمتر، نادیده گرفته شدن احکام شرع است که همگی چالشی برای تحقق جامعه مطلوب اسلامی محسوب می‌شوند (درویش، عارف‌نیا و سلیمی، ۱۴۰۰: ۱۲۵).

از همین رو، گفتمان انقلاب اسلامی همیشه هر نوعی از رانت و فساد اقتصادی را مذموم دانسته و آن را محکوم می‌کند. اما نکته‌ای که وجود دارد، برخی از فرصت‌ها و روابط اقتصادی غیرمولد است که ثروت‌های انبوه و یک‌شبه ایجاد می‌کند که منجر به دگرگونی طبقاتی و برآمدن طبقه تن آسا و نوکیسه می‌گردد. در این رابطه پرسش اصلی این تحقیق تأمل و بررسی در سیاست‌های اقتصادی دولتهای بعد از انقلاب است که گاه ناخواسته و گاه ناشی از جبر ساختار اقتصادی غیرمولد زاینده اقتصاد سیاسی نفتی به این روابط و مناسبات دامن زده‌اند و تحرک اجتماعی نامقبولی را ایجاد کرده‌اند که تبعات اجتماعی آن انتقال نزاع و تنش از حوزه تولید به حوزه توزیع است: «مبارزه اجتماعی همواره بر سر توزیع شکل می‌گیرد. تاکید فراوان مارکس بر فرایند تولید نباید این حقیقت ساده را از چشم ما دور دارد که مبارزه برای نظارت بر ابزار تولید مبارزه‌ای است بر سر توزیع (والزر، ۱۳۹۴: ۳۷)». این مقاله برای پاسخ به این پرسش و بررسی تاثیر سیاست‌های اقتصادی بر خلق ثروت و متعاقباً برآمدن طبقه نوظهور تن آسا که هویت خود را در مصرف گرایی دنبال می‌کند، بیش از آن که مفاسد اقتصادی - موسوم به اختلاس - را مد نظر داشته باشد، سیاست‌های رانت آفرین دولتها را محل تأمل قرار داده است.

چارچوب نظری: طبقات اجتماعی

مفهوم طبقه مانند اکثر مفاهیم علوم اجتماعی از اغتشاش نظری رنج می برد و حتی بعضاً دچار سو تعریف هم شده است (اسکیس، ۱۳۸۹: ۵). غالباً برای این مفهوم تخصصی سه دسته تعریف ذکر کرده اند: طبقه به عنوان پرستیژ؛ طبقه به عنوان نابرابری اقتصادی و اجتماعی ساختارمند؛ طبقه به عنوان بازیگران سیاسی - اجتماعی بالفعل یا بالقوه (کرامپتون، ۱۳۹۸: ۴۶). پیش از این تا سده نوزدهم، در ارتباط با قشربندی اجتماعی (Social Stratification) اصطلاح «سلسله مراتب (Estate)» به کار برده می شد. در نظام فئودالی غرب، سلسله مراتب مبتنی بر تابعیت زمین داران از یکدیگر بود. پایگاه هر یک از این قشرهای زمین دار مشخص بود و در هر مرتبه حقوق و وظایف هر طبقه معین شده تثبیت شده بود. البته در جوامعی مثل هندوسیلان نظام سلسله مراتب به شکل بسیار پیچیده تر و سازمان یافته در قالب کاست (Caste)ها درآمده بود. در واقع مفهوم طبقه برای اولین بار توسط آدام اسمیت در کتاب ثروت ملل به کار برده شد. اما از سده نوزدهم و در آثار کسانی مثل سن سیمون رایچ شد که در آثارش اصطلاح طبقه صنعتی فراوان وجود دارد؛ ولی اوج رواج این اصطلاح مترادف است با گسترش نهضت‌های سوسیالیستی در اروپا (استونز، ۱۳۹۰: ۳۴۰).

در طول دوران انقلاب صنعتی اصطلاح طبقه برای اطلاق به گروهی از اشخاص که در جایگاه اجتماعی یا اقتصادی مشترکی سهمیم، بودند و نیز اشخاص درگیر در فعالیت‌های اقتصادی مشترک وضع شد. متخصصان اقتصاد سیاسی در سده‌های هجدهم و نوزدهم جایگاه اشخاص را شدیداً بسته به نقش یا کارکرد اقتصادیشان می دیدند و جان استوارت میل و دیوید ریکاردو در بحث خود اشخاص را به سه طبقه عمده (زمین داران سرمایه داران کارگران) تقسیم می‌کردند. گام سرنوشت ساز در راه فراتر رفتن از این رده بندی و رسیدن به غایت امر را کارل مارکس و فریدریش انگلس برداشتند که در آثار بحث انگیز خود نوع بشر در جوامع سرمایه داری را به دو طبقه تقسیم می کردند کارگران مزدببری که مولد مازاد اند و سرمایه دارانی که آن مازاد را به خود تخصیص می‌دهند. بورژوازی و پرولتاریا که هر یک از آگاهی و سازمان خاص خود برخوردار بوده «دو عمده اردوگاه متخاصم» را شکل داده و درگیر مبارزه‌ای طبقاتی اند که حاصل محتومش مرگ سرمایه داری و تولد سوسیالیسم / کمونیسم خواهد بود (پین، ۱۳۸۹: ۳۹۱).

از لحاظ دیدگاه‌های جامعه شناختی در این زمینه دو سنت عمده وجود دارد. یکی سنت مارکسیستی است که مفهوم طبقه را بر مبنای موقعیت کار گزاران اجتماعی در نظام تولید تعریف می کند و در این سنت به تعداد انواع موقعیت‌های بنیادی، طبقه اجتماعی وجود دارد. دیگری نظریه معروف به «قشربندی» است که با الهام از ماکس وبر مفهوم طبقه یا قشر را بر مبنای شاخص‌های پایگاه اجتماعی تعریف می کند (بودون و بوریکو،

۵۳۶:۱۳۸۵). ولی عموماً مفهوم «طبقه (Class)» با اندیشهٔ مارکس و جامعه‌شناسی مارکسیستی چنان متناظر گرفته می‌شود، گویی که او مبدع مطلق این مفهوم بوده است. در حالی که هم مفهوم «طبقه» و هم نقش مبارزهٔ طبقاتی در تاریخ مدتها پیش از مارکس به وسیلهٔ مورخان و اقتصاددانان مختلف عنوان شده بود. بدعتی که مارکس و انگلس آورده‌اند این است که مفاهیم «طبقه» و «مبارزهٔ طبقاتی» را در کانون نگرش تاریخی قرار داده‌اند. نیز آنان کوشیده‌اند پیدایش و نشانه‌های طبقات را توضیح دهند و ویژگی‌های طبقهٔ کارگر را تجزیه و تحلیل کنند. برای مارکس و انگلس طبقات چیزهایی منجمد و تغییرناپذیر نبودند، بلکه محصول تحول تاریخی و در عین حال نیروهای محرک آن بودند. طبقات حاکم نه فقط بر وسائل تولید، بلکه بر نهادهایی نیز که برای حفاظت مناسبات تولیدی به وجود آمده است حکم می‌رانند و به میزانی وسیع افکار عمومی را تعیین می‌کنند؛ به تعبیر مارکس: «اندیشه‌های طبقهٔ حاکم در هر دوران، اندیشه‌های حاکم‌اند، یعنی طبقه‌ای که قدرت حاکم مادی در جامعه است، در عین حال قدرت معنوی آن نیز هست.» (لئونارد، ۱۳۹۷: ۶۳). تحلیل مارکس از طبقه غالباً دو سطح دارد. یک تفسیر اقتصادی که رابطهٔ آن گروه با ابزار تولید را نشان می‌دهد؛ و در سطح دیگر، یک تفسیر سیاسی که درگیری و تنش نیروها در میدان سیاست را بررسی می‌کند (بشیریه، ۱۳۹۹: ۱۷).

بخش عمده نظریه پردازی‌های قرن بیستمی دربارهٔ طبقه معطوف به دست و پنجه نرم کردن با دو مسأله ساز در هم تنیده رده بندی طبقاتی و امید بستن به غایت مبارزه طبقاتی شده است. رده بندی طبقاتی می‌خواهد همچنان به مقولات اقتصاد سیاسی مقید مانده و توجه خود را بر طبقه بندی کارکردی طبقات میانی نوین متمرکز کند. حال آن که پژوهشگرانی که دغدغه تحلیل غایت طبقاتی را دارند به مقولات عاملیت فرهنگ و آگاهی توجه کرده در حال فاصله گیری از اقتصاد سیاسی مارکسیستی بوده‌اند (پین، ۱۳۸۹: ۳۹۱). در درون سنت مارکسیستی تفسیرهای نوآیینی نیز وجود دارد که تکوین و تداوم طبقه را به صرف شیوهٔ تولید و نظام معیشت تقلیل نداده است و به تعبیری از چنبرهٔ «گرفتاری در اقتصادگرایی بتواره شده (ژیزک، ۱۳۹۸: ۳۱)» گریخته است. برای مثال، تامپسون به عنوان «مورخ فرهنگ‌های طبقاتی» (اسمیت، ۱۳۹۸: ۹۹)، با نقد اقتصادگرایی، تقلیل گرایی و ماهیت باوری طبقاتی (پین، ۱۳۸۹: ۳۹۳) از جهاتی از سنت مارکسی عدول کرده است. او برخلاف سایر نحله‌های تاریخ نگاری، از منظر خبرگان و نخبگان و نهادهای قدرت به تاریخ نمی‌نگرد. بلکه نگاه او به تاریخ از پایین است. تاریخ اجتماعی برای او مطالعه سنتها و مبارزه‌های مردم عادی بود و از این رو سیاست را نه منازعه میان نخبگان رقیب بلکه غالباً تضاد طبقاتی میان فرادستان و فرودستان می‌دانست. وانگهی، ساختار جامعه را نوعی سلسله مراتب ایستا و همگن نمی‌دانست بلکه هم چون جنبشی پویا تحلیلش

می‌کرد، تحلیلی که پویایی پی‌گیر را توأمان دارد، پویایی سرشار از پیوندها و گسست‌ها و سازش‌ها و مقاومت‌ها (تامپسون، ۱۳۹۶: ۹).

در تاریخنگاری مارکسیستی تامپسون مولفه‌های فرهنگی و هویتی بر عامل اقتصادی بار می‌شوند تا حیات اجتماعی در ابعاد مختلفی دنبال و تحلیل شود. کاری که برخی از آن به عنوان «چرخش فرهنگی» یاد کرده‌اند (چبیر، ۱۴۰۲). در واقع، جامعه در این الگو نه ایستا که همیشه در حرکتی پیوسته است. تامپسون در بازبینی تاریخ، به جای تأکید بیش از حد بر آمارهای اقتصادی، بر اهمیت «اقتصاد اخلاقی» و کرامت انسانی دست می‌گذارد. در ثبت اعتراض مردمان در تاریخ، مثلاً برای بالارفتن بهای نان، فقط در پی ناتوانی مالی مردمان نمی‌گشت تا با عدد و رقم نشان دهد. بلکه حس توهین دیدگی مردمان بود که در تاریخ نگاری‌اش برجسته می‌شود. اگر او به جزئیات می‌پرداخت، فقط به این دلیل بود که از دل بازبینی این جزئیات به روایتی جامع برسد و تحلیلی از این روایت جامع به دست دهد (تامپسون، ۱۳۹۶: ۹).

از همین رو اگرچه جامعه‌شناسی ملهم از سنت مارکسیستی می‌کوشد تا حیات طبقه را برآمده از نسبتی لحاظ کند که با مناسبات اقتصادی برقرار می‌کند، و از همین رو بر این باور است که «تاریخ همه جوامع تاکنون موجود تاریخ مبارزات طبقاتی است»، ولی همیشه آن را به صرف اقتصاد فرونمی‌کاهد و مولفه‌های دیگری را نیز دخیل می‌کند. از جمله و برای مثال، همان‌گونه که ذکرش گشت، هم‌اکنون در تاریخنگاری مارکسیستی متأثر از تامپسون، و صد البته در اثر اصلی خود او - تکوین طبقه کارگر در انگلستان - انگاره‌های روانشناختی و عاطفی و روابط انسانی نیز در این تحلیل دخیل شده است. اما در این تحقیق بر رابطه مستقیم و معنادار و موثر بین مناسبات اقتصادی (به معنای عام آن و نه صرف ابزار تولید) با تکوین یک گروه‌بندی اجتماعی که می‌توان آن را طبقه نامید، تأکید خواهد شد. با این الگوی تحلیلی می‌توان اشکال متفاوت طبقه را به این صورت دسته‌بندی کرد: سرمایه‌داران: که ابزار تولید را دارند؛ کارگران: که نه ابزار دارند و نه اقتدار سازمانی و در نتیجه مجبور به فروش نیروی کارشان هستند؛ متوسط: که قشرهای بالایی طبقه کارگر را شامل می‌شود؛ خرده‌بورژوا: گروهی که اگر چه ابزار تولید دارد اما نه به آن میزان که بتواند آدم‌های زیادی را به استخدام خود در آورد. بلکه فقط به آن میزان که مجبور نباشد نیروی کار خود را بفروشد؛ تهی‌دستان شهری: که از هر نظر تهی‌دست هستند و به منابع قدرت دسترسی ندارند (مالجو، ۱۳۹۶: ۸۴).

اقتصاد غیرمولد و دگرگونی طبقاتی در ایران پس از انقلاب

برای فهم نسبت میان مناسبات اقتصادی و دگرگونی طبقاتی در ایران، باید در ابتدا ساختار طبقاتی سنتی ایران را ترسیم کرد و سپس دگرگونی آن را با توجه به تحول در

اقتصاد سیاسی مورد توجه قرار داد. با توجه به ساختار شکافهای اجتماعی در ایران مهمترین طبقات و نیروهای اجتماعی سنتی ایران از قدیم عبارت بودند از اشرافیت زمیندار؛ روحانیت، سرمایه داران بازار (طبقه تاجری، خرده بورژوازی و دهقانان. در مقابل مهمترین طبقات و نیروهای اجتماعی مدرن شامل طبقه سرمایه‌دار جدید (صنعتی، تجاری، مالی)، طبقه متوسط جدید و طبقه کارگر صنعتی بوده‌اند (بشیری، ۱۴:۱۳۸۱). برنامه‌های اقتصادی و اجتماعی و سیاست‌گذاریهایی فرهنگی پهلوی ایران را جذب اقتصاد جهانی کرد و در نتیجه آن برنامه‌ها و اقدامات نهادهای اجتماعی کشور سبک و سیاقی غربی به خود گرفت و باعث یک دگرگونی بنیادین در نظام طبقاتی ایران شد. این دگرگونی، خود به تشکلهای طبقاتی و ایدئولوژیک دامن زد و جامعه را مستعد پذیرش انقلاب اسلامی کرد. فهم این دگرگونی منوط به توجه به اقتصاد سیاسی عصر پهلوی است و پیش از آن نیازمند درکی از ساختار دولتهای رانتیری که منابع درآمدی مستقل از نظارت جامعه دارند.

یکی از ویژگی‌های بارز اقتصاد ایران از عصر پهلوی (و پس از آن) وابستگی بیش از حد به درآمدهای حاصل از صادرات منابع نفتی و گازی بوده است. این درآمدها به علت اختلاف چشمگیر قیمت بازاری و هزینه استخراج که بیش از نود درصد است، نوعی رانت محسوب می‌شوند. دولتی که بخش اعظمی از درآمدش از رانت به دست می‌آید، دولت رانتی نام دارد. چهار ویژگی هر اقتصاد رانتی عبارت‌اند: رانت درآمد غالب دولت است؛ فعالیت اقتصادی ایجادکننده رانت تنها از بخش اندکی از نیروی کار استفاده می‌کند؛ درحالی که بیشتر آن به توزیع و به‌کارگیری رانت مشغول‌اند. رانت منبع خارجی درآمد است؛ دولت بزرگ‌ترین دریافت‌کننده رانت است. دولت ایران نیز به روایت‌هایی از اواخر دهه ۱۳۳۰ و به روایتی محکم‌تر از اوایل سال ۱۳۵۳ش، در حکم دولتی رانتی محسوب می‌شود. درآمد اصلی چنین دولتی از فروش نفت خام به دست می‌آید (شریف زادگان و قانونی، ۲:۱۳۹۶).

بنابراین یکی از ویژگی‌های ساختاری دولت ایران (به ویژه در عصر پهلوی)، رانتیر بودن آن به علت دسترسی به میزان فراوانی درآمدهای نفتی است. از اوایل دهه سی، سهم درآمدهای نفتی در کل درآمد دولت به‌طور چشمگیری افزایش یافت و در فاصله ۱۹۵۵ تا ۱۹۶۰ م به رقمی بالغ بر ۱,۱۶ میلیارد دلار رسید. دسترسی به مقادیر عظیم رانت نفت باعث تقویت استقلال دولت از جامعه و کسب قدرت انحصاری شد. در نتیجه، دولت برای اتخاذ و اجرای سیاست‌ها، خود را از جلب همکاری مردم بی‌نیاز می‌دید. دولت نه تنها از جامعه مدنی استقلال داشت، بلکه تلاش می‌کرد با کاهش آزادی‌های سیاسی و مشارکت جامعه مدنی، آن را هرچه بیشتر به خود وابسته کند. بنابراین، عملاً فضایی برای افزایش مشارکت مردم در تعیین سرنوشتشان وجود نداشت (قنوتی، وحید، ساعی و ازغندی، ۱۳۹۶:۲۰۴). از

همین رو، و به تبع آن، دو اتفاق عمده رخ داد. از یک سو، دولت با تنظیم گری شیوه توزیع درآمد، طبقات اجتماعی را کنترل می کرد؛ و از سوی دیگر، و با شکست سیاستهای اقتصادی رژیم، طبقات اجتماعی از نارضایتیهای انباشت شده متراکم شدند، و رژیم با مطالبات طبقاتی متعددی روبرو شد که توان پاسخ گویی به آنها را از دست داده بود (بشیریه، ۱۳۹۹:۱۹۲).

در آستانه انقلاب اسلامی طبقات اجتماعی عمده عبارت بودند از اقشار مسلط شامل متخصصان غربگرا و کارمندان دولت و بورژواهای جدید رو به رشد؛ اقشار متوسط و متوسط پایین شهری که به صورت کارمند در بخش دولتی و خصوصی مشغول به کار بودند؛ طبقات متوسط و متوسط پایین سنتی که شامل اکثریت علما، تاجران خرد، کسبه و پیشه‌وران و شاگردان آنها بود. طبقه کارگر بسیار ناهمگون، از جمله کارگران ماهر، نیمه‌ماهر صنعتی، کارگران ساده، کارگران فصلی و افراد دیگری در مشاغل حاشیه‌ای؛ و طبقات مرتبط با زمین که زمینداران خرد، دهقانان و برزگران خوشنشین ترکیب می‌یافت (اشرف و بنوعیزی، ۱۳۸۸:۷۶).

این شکل طبقات اجتماعی که همبسته با الگوی اقتصادی عصر پهلوی شکل گرفته بودند، به زعم رژیم بایستی موجبات ثبات ساختار سیاسی را فراهم می‌کردند. اساساً سیاستهای اقتصادی رژیم منجر به ایجاد پنج رکن ثبات شده بود که بخشی از آن هم در رابطه با طبقات بود: کنترل منابع بزرگ مالی از طریق کنترل منابع عظیم نفتی؛ به فرجام رساندن برنامه رشد و ثبات اقتصادی و مداخله شاه در اقتصاد به منظور تضمین ثبات اقتصادی؛ تلاش مستمر برای بسیج توده‌ها و ایجاد تعادل طبقاتی از طریق مداخله در اقتصاد و کنترل اقتصادی طبقات؛ ایجاد رابطه ولینعمت-نوجه با بورژوازی رده بالا و کنترل و نظارت مستقیم شاه بر اقتصاد آزاد با مشارکت در فعالیتهای کارآفرینانه؛ و گسترش نیروهای قهریه و سرکوب گر دولت و اتکا به پشتیبانیهای غرب و به ویژه آمریکا (بشیریه، ۱۳۹۹:۶۴). اما با وقوع رکود نفتی و از دست رفتن منابع اقتصادی از یک سو، و رشد نیروهای اسلامگرا در نهایت رژیم در مواجهه با امواج انقلابی فرو پاشید.

با این حال، اگرچه انقلاب اسلامی توانست با محو رژیم پهلوی، و تاسیس جمهوری اسلامی، ساختار سیاسی ایران را دگرگون کند، ولی پر بدیهی بود که ساختارهای دیرپایی همچون اقتصاد سیاسی، به عنوان میراث شوم رژیم پهلوی، به راحتی قابل تغییر نیست، به ویژه آن که مبنای اصلی درآمدی کشور نیز یک منبع نفتی باشد که عموماً در تمام اقتصادهایی از این دست مشکلات مشابهی ایجاد کرده است. چرا که غالباً کشورهای نفت خیز، با وجود این که متفاوت و نابرابر به نظر می‌رسند، با عملکردهای جمعی و طبقات اجتماعی مشابهی مشخص می‌شوند. در این کشورها، وابستگی به نفت منجر به اتکای

نامتناسب بر دخل نفتی و خرج عمومی به حساب کشورداری می‌شود. رونقهای نفتی که باعث ایجاد توهم ثروت و توسعه می‌شوند در واقع سبب ناپایدار شدن دولتها از طریق تقویت زمینه‌های وابسته به نفت و تضعیف دیگر ظرفیتهای کشور می‌شوند (کارل، ۱۳۹۰: ۴۶). کارل معتقد است وابستگی به درآمدهای نفتی نوع متمایزی از محیط نهادی، یعنی دولت نفتی را به وجود می‌آورد که مشوق توزیع سیاسی رانت‌ها است. وابستگی مالی به دلارهای نفتی از ویژگی‌های چنین دولتی است که حوزه اختیارات دولت را توسعه می‌دهد و اقتدارش را تضعیف می‌کند تا، برای کشورداری، متکی به جایگزینی بیشتر مخارج عمومی باشند و از این‌رو ظرفیت دولت را ضعیف‌تر می‌کنند (قنواتی، وحید، ساعی و ازغندی، ۱۳۹۶: ۲۱۰). برای فهم این ساختار اقتصادی عقیم که نمی‌تواند یک سرمایه داری مولد را ایجاد کند، بررسی و تأمل در وضعیت صنایع تولیدی ایران می‌تواند راهگشا باشد. یکی از تحلیلگران در تبیین این صنایع و آسیب‌شناسی آنکه چرا آنها نمی‌تواند یک سرمایه داری پیشرو ایجاد کنند، مشکلات آنها را این گونه برمی‌شمارد: «تسلط بخشی تولید کالاهای مصرفی به بخش تولید کالاهای سرمایه‌ای و واسطه‌ای؛ وابستگی بیش از حد به کالاهای وارداتی صنعتی؛ سرمایه‌بر بودن غیر اقتصادی واحدهای بزرگ و در نتیجه وابستگی تنگاتنگ به تکنولوژی خارجی؛ تمرکز بیش از حد کارگاه‌های بزرگ در مناطق محدود؛ حالت جزیره‌ای صنایع بزرگ؛ پایین بودن سطح باروری، تولید و کارآیی و بالا بودن هزینه و در نتیجه گران‌تر تمام شدن کالاهای داخلی در مقایسه با کالاهای مشابه خارجی؛ ناسازگاری و عدم انطباق بخشی از محصولات صنعتی با نیازهای مردم و منافع کشور؛ سرسام آور بودن هزینه طرح‌های صنعتی و ناموزونی از نظر سطح پیشرفت تکنولوژیک؛ الگوهای تقلیدی پر هزینه؛ قدمت و فرسودگی بعضی از واحدهای صنعتی و مشکل تهیه لوازم یدکی مورد نیاز آنها از بازار خارجی؛ پایین بودن سطح دستمزد کارگران؛ نبود سندیکاهای مستقل و آزاد کارگری؛ نبود پیوند و رابطه همکاری همه جانبه تجاری، علمی و فنی میان بخش‌های مختلف صنعت، به ویژه نبود رابطه انداموار بین صنایع دستی و سنتی و صنایع کوچک و متوسط و بزرگ و عدم گسترش هماهنگ صنایع کوچک و متوسط (سوداگر، ۱۳۶۹: ۵۲۸)». از همین رو، باید دقت داشت که اساساً آن چیزی که در عصر پهلوی شکل گرفت نه یک سرمایه داری مولد و پیشرو، بلکه عموماً مجموعه‌های وابسته و رانتی بودند که از همان منبع اصلی درآمد کشور - نفت - به طُرق غیرمستقیم تغذیه می‌کردند و شباهتی به سرمایه داری اصیل و مولد نداشتند. اصولاً ساختار اقتصادی عصر پهلوی نامولد و وابسته بود.

بنابراین ساختارهای اقتصادی ایران عموماً در تداوم این میراث ادامه پیدا کردند و غالباً همان شکل اقتصاد نفتی را ادامه دادند. از این تداوم و جوهره در ادبیات علوم سیاسی

عموماً با عنوان ویژگی‌های ساختاری دولت یاد شده است. در همین راستا نظریات مختلفی از جمله پاتریمونیا، نئوپاتریمونیا، سلطانیسم، مطلقه، رانتیر، شبه‌مدرنیته، استبداد شرقی و مانند اینها نیز طرح شده که بعضاً کوشیده‌اند با اخذ این گونه مفاهیم آنها را برای تبیین ماهیت دولت در جوامع غیر اروپایی به کار ببرند (شهریاری، ۱۳۹۸: ۳۹).

اگرچه به دلیل این وابستگی، فراز و فرود قیمت جهانی نفت در رونق و رکود اقتصاد ایران تأثیری مستقیم داشته است، اما در همه احوال این اقتصاد را گروگان خود نگه داشته است. حتی در سالهایی که میزان وابستگی به درآمدهای حاصل از نفت زیر چهل درصد بوده است هم در عمل دولت در ایران تحصیلدار بوده است چرا که «ترکیب منابع عمومی دولت در گذشته به گونه ای بوده است که حتی در استثنایی ترین وضعیتها، سهم مالیاتها از ۴۸ درصد کل منابع عمومی دولت فراتر نرفته است. علاوه بر این، بخش مهمی از درآمدهای مالیاتی نیز به طور مستقیم و غیرمستقیم وابسته به عواید نفتی است که این امر درآمدهای مالیاتی را در مقابل نوسانهای بازار جهانی نفت آسیب پذیر کرده است. بیش از ۱۶ درصد درآمدهای مالیاتی را مالیات بر واردات تشکیل میدهد که به طور مستقیم به ارزش حاصل از صادرات نفت وابسته است و حدود ۳۳ درصد از درآمدهای مالیاتی نیز مربوط به مالیات بر شرکتها میشود که به دلیل وابستگی این شرکتها به واردات مواد اولیه و واسطه ای همواره تحت تأثیر نوسانهای عواید نفتی بوده است. بدین ترتیب در مجموع حدود ۵۰ درصد از درآمدهای مالیاتی به طور مستقیم و غیرمستقیم وابسته به عواید نفتی است که این امر حاکی از ساختار آسیب پذیر این درآمدهاست» (کردبچه، ۱۳۷۵: ۴۴؛ نیلی و همکاران، ۱۳۹۶: ۱۰۰). تک منبعی شدن درآمدهای کشور، و متعاقباً تمرکز همان منبع در دستان دولت، در واقع دولت را به اصلی ترین کارفرمای کشور تبدیل می کند، که می تواند دست به توزیع ثروت بزند. همین الگوی درآمدی و شیوه توزیع آن است که اصلی ترین علت شکل گیری ثروتهای غیرمولد در این گونه جوامع از جمله ایران است.

در حالی که تا پیش از دوران مدرن عامل اصلی انتقال ثروت نَسَب بوده است چرا که خانواده مکانیزم اصلی انتقال مالکیت و کنترل دارایی و سرمایه مادی و فرهنگی بوده، و در واقع خانواده تعیین کننده شرایط اولیه و مسیر پیشرفت مورد انتظار افراد در کسب امکانات زندگیشان است (بهداد و نعمانی، ۱۳۸۷: ۲۵۲)؛ شرایطی که موجب تداوم امتیازات طبقاتی می شد؛ ولی شرایط دولت مدرن موجبات تحركات طبقاتی سالم را ایجاد کرد. مثلاً آموزش عالی راهی موثر و مطمئن و عادلانه برای ارتقای طبقاتی بوده است (مناشری، ۱۴۰۰: ۳۵۰). اما سوای این مسیر سالم و اخلاقی، مسیر کوتاه تری نیز وجود داشته و دارد، و آن همانا تلاش برای نزدیکی به دولت - به انحاء مختلف - و بهره بردن از مزایا و مواهبی

است که سیاستگذاری‌های دولتی موجبات آنها را فراهم می‌کنند. به طور استعاری می‌توان این شکل تولید سرمایه را، سرمایه داری رفاقتی نامید.

سرمایه‌داری رفاقتی (Crony Capitalism) به ساختاری سیاسی-اقتصادی گفته می‌شود که در آن، کسب و کارهایی مشخص مشمول الطافی می‌شوند که سایرین از آن محروم‌اند. نتیجه، ساختاری است که قدرت را در دست اقلیتی متمرکز کرده و اکثریت جامعه را در وضعیت فقر مالی و ناتوانی سیاسی قرار می‌دهد. عموماً در ادبیات محاوره‌ای مردم کوچه و بازار مصادیق این نوع سرمایه داری متناظر با اختلاس و دزدی از منابع عمومی قلمداد می‌شود. ولی در اصل، این موارد بسیار اندک و محدود‌اند. ابزارهای اصلی تولید ثروت‌های غیرمولد در سیاستگذاری‌های اقتصادی دولت‌ها قرار دارد. گاهی اتخاذ یک سیاست (policy) به ظاهر فرعی و پیش پا افتاده (مثل الزام به اخذ مجوز برای کسب و کار) می‌تواند کسانی را که حتی یک آشنای ساده در ادارات دولتی دارند، زودتر از دیگران از این مزیت بهره‌مند کند و او را در شرایط غیررقابتی با دیگران قرار دهد که نتیجه آن تولید ثروت‌های غیرمولد است.

در واقع می‌توان گفت اگرچه اقتصاد سیاسی در کشوری مانند ایران بنا بر ماهیت نفت‌محوری که دارد رانتیری است، اما، دولت‌ها با سیاستگذاری‌های مختلفی که دارند «رانت آفرینی» می‌کنند که به مناسبات اقتصادی غیرمولد دامن می‌زند و رانت‌های ساختاری تولید می‌کند. برای مثال، رانت قرعه کشی خودرو که عموماً در بین طبقات متوسط شهری توزیع شده است (چون غالباً آنها توانایی پرداخت مبلغ اولیه شرکت در قرعه کشیها را دارند)، طبق برآوردها حدود ۲۵۰ هزار میلیارد تومان بوده است. یعنی در واقع دولت دوازدهم (دولت دوم حسن روحانی) با یک سیاستگذاری ساده چنین ثروت عظیم و غیرمولدی را در حالی میان دهک‌های بالا توزیع کرده است که نه تنها موجبات اصلاح عدالت اجتماعی در این حوزه (بهره‌مندی از خودرو مصرفی) را فراهم نکرده، بلکه شکاف فقیر و غنی را تعمیق کرده است. از همین رو، آن چه که در پیوند میان اقتصاد غیرمولد و تکوین طبقه تن آسا نوکیسه در ایران اساساً باید مورد توجه قرار بگیرد رانت‌های ساختاری و سیاستگذاری‌های اقتصادی رانت آفرین دولتهاست.

همان‌گونه که ذکرش گذشت، کلیت این وضعیت را می‌توان با عبارت استعاری سرمایه‌داری رفاقتی توصیف کرد. در این سرمایه داری ابزار تولید ثروت منوط به فهم چگونگی راه یابی به حلقه‌ی اخوت سیاستگذاری‌های اقتصادی دولتی است. برخلاف باور رایج، اتفاقاً مسئله صرفاً این نیست که بعضی از مدیران دولتی و یا اصحاب قدرت از منابع عمومی استفاده می‌کنند (حال در شکل اختلاس یا هر فساد اقتصادی دیگری)؛ بلکه اقشار

مختلف اجتماعی نیز دائماً مترصدند تا از فرصتهایی که سیاستگذاری‌های اقتصادی دولت‌ها ایجاد می‌کنند، بهره ببرند تا به ثروت‌های غیرمولد دست پیدا کنند.

این سرمایه داری رفاقتی در اشکالی و الگوهایی همچون این موارد تکوین پیدا می‌کند و باز تولید می‌شود. شاید بتوان فهرست زیر را اهم (و البته نه تمام) سیاستگذاری‌هایی دانست که رانت آفرینی می‌کنند و فضا را برای کسب ثروت بی‌زحمت و خلق طبقه تن آسا فراهم می‌کنند: یارانه‌های آشکار و پنهان که به اشکال مختلف پرداخت می‌شود؛ پرداخت حقوق و مزایای نجومی؛ خصوصی‌سازی (برای نمونه، دیوان محاسبات کشور در سال ۱۳۹۸ و ۱۳۹۹ هشت فقره از واگذاری‌ها به ارزش ۲,۷۶۰ میلیارد تومان که دارای ابهامات، اشکالات، انحرافات و تخلفات متعدد از جمله عدم احراز اهلیت متقاضیان، عدم قیمتگذاری مناسب و عدم نظارت صحیح پس از واگذاری بر خلاف قوانین و مقررات بوده به دادسرای دیوان ارسال کرده که در مرحله اول ۳ فقره از قراردادهای واگذاری در هیأت داوری فسخ و یا ابطال گردیده؛ و ۴ فقره در نوبت رسیدگی هیأت داوری قرار داشته، همچنین بر اساس بررسیهای میدانی ارزش بنگاه‌های مذکور در همان سال بیش از ۳۵,۰۰۰ میلیارد تومان برآورد گردیده است)؛ توزیع و صدور مجوزها و انحصارهای قانونی مثل دریافت مجوز (تا قبل از قانون تسهیل کسب و کارها، مجوزهای شغلی، مثلاً مجوز کافه یا آژانس، خرید و فروش یا اجاره داده می‌شود و محلی برای درآمد غیرمولد بود)؛ امتیازات دولتی مثل امتیاز انحصاری تولید خودرو، فولاد و مانند اینها؛ یا امتیاز دریافت ارز دولتی ترجیحی (در مواردی حتی ارز ترجیحی صرفاً در بازار تسعیر شده و مطلقاً کالایی با آن وارد کشور نمی‌شود؛ برای مثال در گزارش تفریغ بودجه سال ۱۳۹۷ به ۴,۸ میلیارد دلار از این موارد اشاره شده است)؛ معافیت‌های مالیاتی به بهانه‌های مختلف؛ تعرفه‌های گمرکی مثل ممنوعیت یا عوارض سنگین واردات به نفع تولیدکنندگان خودی و مانند اینها؛ امکان دریافت وامهای نرخ پایین؛ و استفاده از رانت اطلاعاتی در سرمایه‌گذاری‌ها مانند خبردار شدن اطرافیان از احتمال تجدد ارزیابی یک سهم در بورس. اصولاً زنجیره انباشت سرمایه در چنین اقتصادی بدین شکل عمل می‌کند تراکم ثروت در دستان اقلیتی از اعضای جامعه؛ کالایی سازی نیروی کار که در صدد خرید نیروی کار کارآمد و مطیع و حتی‌المقدور ارزان‌تر است؛ استفاده از ظرفیت‌های محیط زیست، تالاب و جنگل؛ حرکت به سمت سرمایه مولد؛ خلق تقاضای موثر چه در بازار ملی و چه بین‌المللی؛ و سرانجام باید دید این حجم از مازاد در درون مرزهای ملی در مدار بالاتری از زنجیره انباشت سرمایه جهانی ثمر می‌دهد یا نه (مالجو، ۱۳۹۶: ۷۲). در این الگوی انباشت سرمایه، یکی از فجایع که تبعات بسیار وخیمی دارد، تجاری‌سازی منابع طبیعی عمومی (محیط زیست، تالاب و جنگل) است که به تعبیر دیوید هاروی (David Harvey) باید آن را «انباشت از طریق سلب

مالکیت» نامید (ژيرو، ۱۳۹۶: ۷۲). به هر حال کلیت این وضعیت منجر به شکل‌گیری مناسبات اقتصادی غیرمولد می‌شود که ثروتهای رانتي را ایجاد می‌کند.

کلیت این ساختار که مشتمل بر اقتصاد سیاسی در سطح کلان، و سیاست‌گذاری اقتصادی دولتهای مختلف در سطحی پایین‌تر است، موجب می‌شود که در سیاست داخلی تشهای طبقاتی شکل بگیرد. تنش بین طبقات، صرف نظر از تحرکهای طبقاتی پر دامنه در جمعیت ایرانی در طی دهه‌های اخیر، هم محصول استمرار ساخت طبقاتی به ارث مانده از دوره پیش از انقلاب است و هم خصوصاً معلول اجرای پروژه نظام‌مندی برای تغییر مناسبات پیشاپیش نابرابر قدرت به نفع طبقات فرادست‌تر و به زیان طبقات فرودست‌تر طی دوره پس از جنگ هشت ساله که با دولت به اصطلاح سازندگی آغاز شد و با دولت موسوم به اصلاحات با قوت استمرار یافت و با دولتهای نهم و دهم از طریق کاملاً متفاوت به حد بالای خود رسید (مالجو، ۱۳۹۶: ۱۶).

اما از جهتی این مناسبات اقتصادی یک نتیجه جامعه‌شناختی مشخص دارد که همانا ایجاد تحرک طبقاتی است. افراد این فرصت را پیدا می‌کنند تا در سریعترین زمان ممکن پایگاه طبقاتی خود را ارتقا دهند، پدیده‌ای که منجر به ظهور طبقه نوکیسه شده است که تقریباً چیزی نزدیک به طبقه تن آسا (Leisure Class) در ادبیات جامعه‌شناسی کلاسیک است (وبلن، ۱۳۹۲؛ گوبلو، ۱۳۹۶). «مصرف‌گرایی» ویژگی رفتاری اصلی این طبقه است. مصرف‌گرایی یعنی تمایل شدید به داشتن کالاها و برخورداری از خدمات است - که ممکن است فرد توانایی دستیابی به آنها را نداشته باشد - و چنین تمایلی در فرهنگی رشد می‌کند که در آن داشتن انواع کالاها و سبک معینی از زندگی موجب برتری منزلت و کسب وجهه اجتماعی می‌شود (علیخواه، ۱۳۸۷: ۲۳۵).

شکل بیمارگونه و بسیار افراطی آن تبدیل به مصرف متظاهرانه یا خودنمایانه (Conspicuous consumption) می‌شود. به تعبیر وبلن، ثروت برای این که برای فرد منزلت بیشتری به همراه آورد باید به صورت متظاهرانه به نمایش گذاشته شود. طبقه مرفه علاوه بر به دست آوردن ثروت و به تبع آن قدرت، همواره در پی نشان دادن این ثروت برای کسب افتخار اجتماعی بوده‌اند. این تظاهر در ابتدا به صورت فراغت خودنمایانه از طریق اشتغال فرد به کارهای غیرتولیدی است، زیرا کار مولد تنها متعلق به طبقات پائینتر بوده است (وبلن، ۱۳۹۲: ۲۲).

از نظر وبلن نیاز عامل تعیین‌کننده مصرف نیست بلکه بخش عمده مصرف با انگیزه نمایش، تظاهر و هم‌چشمی انجام می‌گیرد. در جریان توسعه اقتصادی، مصرف کردن متظاهرانه به نقش اصلی فرد تبدیل می‌شود و همه ظواهر با چنین هدفی هماهنگ می‌شوند

و مصرف کننده همواره برای کسب منزلت اجتماعی و تشخیص اقدام به مصرف کالاها می‌کند و این کار را از طریق مصرف نمایشی انجام می‌دهد (وبلن، ۱۳۹۲: ۱۱). وبلن ثروت را عامل اساسی تمایز بین افراد و رسیدن به جایگاه‌های برتر اجتماعی میدانند که باید نمود بیرونی داشته باشد. از نظر وبلن طبقه مرفه کالاها را برای تعریف کردن خود و جایگاه اجتماعی‌اش مصرف می‌کند. اعضای طبقه مرفه، موقعیت خود را با استفاده از «مصرف مشهود» ابراز میکنند (حسینی، علی‌نژاد و پیری نژاد، ۱۳۹۷: ۴۴).

این مصرف خودنمایانه و تظاهری به دنبال شکل دادن به نوعی از هویت (identity) است که پیر بوردیو (Pierre Bourdieu) به آن «تمایز» می‌گوید. افراد مصرف می‌کنند تا بودن و هویت و هستی اجتماعی شان را اثبات کنند. مصرف همبسته با ثروت است. ثروت بیشتر مساوی با مصرف بیشتر است و یک چرخه را ایجاد می‌کند. به باور وبلن در جوامع شهری «مصرف تظاهری» جایگزین فراغت تظاهری در اجتماعات کوچک شده است. وبلن به «مصرف پرستیژی» اشاره می‌کند و معتقد است در عصر مدرن افراد نه به خاطر نیازهای اولیه و ضروری، بلکه به دلیل کسب موقعیت و منزلت بالاتر دست به مصرف می‌زنند. این مصرف نمایشی باعث شده تا انسان در جامعه هویتی مصنوعی بیابد و اقشار ضعیف برای سرپوش گذاشتن به دردهای ناکامی خود، به محض کسب اندک درآمدی به سمت مصرف کشیده شوند (حسینی، علی‌نژاد و پیری نژاد، ۱۳۹۷: ۴۳).

شکل‌گیری این طبقه و سبک زندگی آنها چیزی نیست که تنها به چشم جامعه‌شناسان آمده باشد، بلکه برای مسئولین نظام نیز محل تأمل بوده است. برای مثال، رهبری در طی سخنانی در توصیف این رفتار و مذمت آن می‌گویند: «اصلاح الگوی مصرف؛ این حقیر، بارها راجع به اصلاح الگوی مصرف صحبت کرده‌ام - در سخنرانی‌های اول سال، با مسئولین، در جلسات خصوصی، در جلسات عمومی - اما الگوی مصرف ما هنوز اصلاح نشده؛ ما بد مصرف میکنیم. همین مسئله جنس خارجی که من چند روز قبل اینجا در حسینیه، با جمعی در میان گذاشتم، از همین قبیل است. این قاچاقهای ده‌ها و صدها میلیاردی وسایل لوکس، از همین قبیل است. این بچه‌بازی‌های داخل خیابانها - که بچه‌پول‌دارهای نوکیسه، با آن خودروهایی کذائی می‌آیند دائم راه می‌روند، دائماً رژه

میروند، دائماً پُر می دهند - به خاطر همین چیزها است؛ اصلاح الگوی مصرف. این را باید از کودکی به این جوان و نوجوان یاد داد (بیانات، مورخه ۱۳/۲/۱۳۹۵).»

این مصرف گرایی لجام گسیخته طبقه تن آسای نوکیسه غیر از مشکلاتی که برای اقتصاد و محیط زیست ایجاد می کند و تبعاتی که در بازتولید فساد دارد، روابط اجتماعی را نیز مضمحل می کند، چرا که همه چیز تبدیل به کالا شده اند، و کالابودگی اصالت می یابد «جایگزین شدن کالاها به جای مناسبات اجتماعی دو پیامد دارد: اول این که فرهنگ مصرفی به صورت ابزار اصلی و اولیه افراد برای برساختن خود در می آید. دوم این که هویت های جمعی مبتنی بر طبقه، جنسیت، نژاد و قومیت به موازات تضعیف نقش های اجتماعی، کمرنگ می باشند یا جای خود را به هویت های فردی تر و سیال تر متکی به سبک زندگی می دهند (دان، ۱۳۹۳: ۱۵۱).» رواج این الگوهای مصرف گرایی متظاهرانه، و متعاقباً کالایی شدن همه پدیده ها، شکاف فقیر و غنی و اختلاف طبقاتی را از بُعد جامعه شناختی فراتر برده و ابعادی عاطفی-روانشناختی نیز به آنها می دهد. بدین معنا که این شکاف عینی را تبدیل به نفرتهای درونی می کند و جامعه را به سمت تنشهای فراگیر سوق می دهد. از همین رو، می توان گفت که سیاستهای اقتصادی دولتها از جهتی هم موجب اختلافهای طبقاتی اند و هم به تبع آن، تنشهای اجتماعی را تولید می کنند.

انطباق تئوریک

چارچوب نظری این تحقیق بر اساس نظریات مارکس و تحلیل های اقتصاد سیاسی شکل گرفته و به تکوین طبقه تن آسا در ایران پساانقلابی پرداخته است. بر اساس دیدگاه مارکس، طبقه اجتماعی بر مبنای رابطه افراد با وسایل تولید تعریف می شود و ساختارهای طبقاتی در جوامع سرمایه داری ناشی از تسلط گروهی خاص بر ابزار تولید و کنترل مناسبات اقتصادی است (Marx, 1867:34). در ایران پس از انقلاب، وابستگی به اقتصاد نفتی و رانت های ساختاری ناشی از آن، بستر مناسبی برای خلق ثروت های غیرمولد فراهم کرد که این امر به ایجاد طبقه نوکیسه و تن آسا منجر شد. این طبقه جدید، به واسطه دسترسی به منابع رانتی و استفاده از فرصت های ساختاری در سیاست های اقتصادی، به سرعت پایگاه اجتماعی خود را ارتقا داده است (Brenner, 2006:125). مفهوم «اقتصاد

غیرمولد» که توسط نظریه پردازان اقتصادی برای توصیف فعالیت‌هایی که ثروت تولید نمی‌کنند، اما ارزش موجود را بازتوزیع می‌کنند، به خوبی می‌تواند این پدیده را توضیح دهد. این فعالیت‌ها با بهره‌برداری از رانت‌های دولتی و سیاست‌های اقتصادی خاص، باعث ایجاد شکاف طبقاتی شده و گروه‌های خاصی را در موقعیتی ممتاز قرار داده‌اند (Harvey, 2005: 89). در چارچوب نظری وبلن نیز، طبقه تن‌آسا بر اساس الگوی مصرف‌گرایی و رفتارهای نمایشی تعریف می‌شود. این طبقه با مصرف متظاهرانه به دنبال تثبیت منزلت اجتماعی است که در ایران پس‌انقلابی در قالب رفتارهای مصرف‌گرایانه خاص، خود را نشان داده است (Veblen, 1994:22). بنابراین، تحلیل مناسبات اقتصادی غیرمولد و تأثیر آن بر دگرگونی طبقاتی، پیوندی بین نظریه‌های مارکسیستی و جامعه‌شناسی مصرف را در تکوین طبقه تن‌آسا ارائه می‌دهد.

نتیجه‌گیری

پرسش اصلی این تحقیق درباب پیوند و ارتباط مستقیم میان اقتصاد غیرمولد و دگرگونی طبقاتی بود و از همین رو مورد مطالعاتی برآمدن و تکوین طبقه تن‌آسای نوکیسه در ایران پس‌انقلابی را مد نظر قرار داده بود. تعریف طبقه در این تحقیق تابعی از جامعه‌شناسی متأثر از الگوهای مارکسیستی و اقتصاد سیاسی کلاسیک بود که در آن طبقه را در نسبتی که با مناسبات اقتصادی دارد، تعریف می‌کردند. در واقع تعریف مختار طبقه در این تحقیق بخشی از جامعه بود که هم برآمده از مولفه‌های اقتصادی بود و هم این که از همین رو اساساً یک هویت اقتصادی دارد، هویتی که در الگوی مصرف پدیدار می‌شود و بروز اجتماعی پیدا می‌کند.

فرضیه تحقیق آن بود که مناسبات اقتصاد در ایران با شکل‌گیری دولت مدرن پهلوی و تأثیراتی که کشف نفت داشته یک اقتصاد غیرمولد را شکل داده که حتی سرمایه‌داری آن نیز، وابسته به این اقتصاد دولتی، توان زاینده‌گی و پیش‌رو بودن را نداشته است. این اقتصاد غیرمولد که آکنده از امتیازات متعدد است (امتیازاتی که به انحصار تولید ثروت‌های باد آورده می‌کنند)، از جمله ساختارهای دیرپای اجتماعی است که به رغم دگرگونی سیاسی در انقلاب اسلامی همچون میراثی شوم برای دولتهای پس‌انقلابی باقی مانده است.

نتایج تحقیق نشان داد که به غیر از شکل اصلی اقتصاد ایران که یک اقتصاد نفتی است ویژگیهای ساختاری دولت (state) نیز اجباری را فراهم می‌کند تا دولت‌های (Government) مختلف سیاست‌های اقتصادی یکسان و مشابهی اتخاذ کنند. این سیاست‌های اقتصادی در اصل رانت‌آفرینی می‌کنند. رانت‌هایی که در سطح جامعه توزیع می‌شود. این رانت‌ها موارد مختلفی را شامل می‌شوند که زاینده روابط اقتصادی غیرمولد را ایجاد می‌کنند و منجر به انباشت ثروت و نه سرمایه می‌شوند. با انباشت ثروت تحرک طبقاتی ایجاد شده و افراد این فرصت را می‌یابند تا طبقه دهک خود را ارتقا دهند. این طبقه جدید که در واقع مشتمل بر مجموع افرادی است که از این سیاست‌های اقتصادی منتفع شده‌اند، را می‌توان طبقه تن آسای نوکیسه در ایران نامید. این طبقه نیازمند هویت است و در این گروه هویت با مصرف گره خورده است. پیوند ثروت به عنوان منبع هزینه‌کرد، و مصرف، به عنوان منبع تولید هویت، منجر به مصرف‌گرایی افراطی می‌شود که در واقع مصرف از برای خودنمایی و تظاهر است. خود این رفتار نیز تعاقبات اجتماعی دارد که همانا افزایش تعارضهای طبقاتی و تنش‌های اجتماعی است. از همین رو، باید تبعات و آثار سیاست‌های اقتصادی دولت‌ها را چیزی فراتر از نتایج صرفاً اقتصادی آنها دانست، و بلکه باید به پیامدهای اجتماعی گسترده آنها نیز توجه داشت.

استناد به این مقاله: محبی، امیرعلی، تاجیک، محمدرضا. (۱۴۰۳). تکوین طبقه تن آسا در ایران پساانقلابی: بررسی رابطه اقتصاد غیرمولد و دگرگونی طبقاتی، فصلنامه علمی رهیافت انقلاب اسلامی، ۱۸(۶۸)، ۳-۱۸.



The Islamic Revolution Approach Quarterly is licensed under a Creative Commons Attribution-NonCommercial 4.0 International License.

منابع و مآخذ:

- اسدی، علی، صدیقان، امیرمحمد، و زارع مهرجردی، علی. (۱۴۰۰). بررسی تأثیر فساد اقتصادی بر امنیت ملی پایدار در جمهوری اسلامی ایران (با تأکید بر دیدگاه‌های امام خمینی (ره)). **رهیافت انقلاب اسلامی**، ۱۵(۵۷)، ۲۳-۴۰.
- استونز، راب (۱۳۹۰). **متفکران بزرگ جامعه شناسی**، ترجمه مهرداد میردامادی، تهران، نشر مرکز
- اسمیت، دنیس (۱۳۹۸). **برآمدن جامعه‌شناسی تاریخی**، ترجمه سید هاشم آقاچری، تهران، انتشارات مروارید
- اسکیس، ریچارد (۱۳۸۹). **طبقه**، ترجمه ندا رضایی، تهران، نشر آشیان
- اشرف، احمد؛ بنوعزیزی، علی (۱۳۸۸). **طبقات اجتماعی، دولت و انقلاب در ایران**، ترجمه سهیلا ترابی فارسائی، تهران، انتشارات نیلوفر
- الحبري، طيب (۱۴۰۱). **روایت و سیاست در تاریخنگاری صدر اسلام: خلفای راشدین**، ترجمه محمدرضا مرادی طادی، تهران، نشر نامک
- بشیری، حسین (۱۳۸۱). **دیبچه‌ای بر جامعه‌شناسی سیاسی ایران** (دوره جمهوری اسلامی)، تهران، نشر نگاه معاصر
- بشیری، حسین (۱۳۸۶). **عقل در سیاست** (سی و پنج گفتار در فلسفه، جامعه‌شناسی و توسعه سیاسی)، تهران، نشر نگاه معاصر
- بشیری، حسین (۱۳۹۹). **دولت و انقلاب در ایران (۱۳۴۱-۱۳۶۱)**، ترجمه محمود رافع، تهران، نشر مانیا هنر
- بیات، آصف (۱۴۰۱). **طبقه، سیاست و نظریه اجتماعی**، ترجمه کیهان صفری، تهران، انتشارات شیرازه ما
- بودون، ریمون، و بوریکو، فرانسوا (۱۳۸۵). **فرهنگ انتقادی جامعه‌شناسی**، ترجمه عبدالحسین نیک گوهر، تهران، انتشارات فرهنگ معاصر
- بهداد، سهراب، و نعمانی، فرهاد (۱۳۸۷). **طبقه و کار در ایران**، ترجمه محمود متحد، تهران، نشر آگاه
- بین، مایکل (۱۳۸۹). **فرهنگ اندیشه انتقادی از روشنگری تا پسادرنیته**، ترجمه پیام یزدانجو، تهران، نشر مرکز
- تامپسون، ادوارد پالم (۱۳۹۶). **تکوین طبقه کارگر در انگلستان**، ترجمه محمد مالجو، تهران، نشر آگه
- ژبرو، هنری (۱۳۹۶). **سیاست و فرهنگ زامبی**، ترجمه فواد حبیبی و بهمن باینگانی، تهران، نشر ققنوس
- حسینی، محمدرضا، علی نژاد، منوچهر، و پیری نژاد، محمد. (۱۳۹۷). مصرف‌گرایی و عوامل جامعه‌شناختی مؤثر بر آن در بین جوانان شهر تهران. **پژوهش‌های جامعه‌شناسی معاصر (علمی - پژوهشی)** دوره ۷، شماره ۱۳، اسفند ۱۳۹۷، صفحه ۳۷-۵۹
- چمبرس، ویوک (۱۴۰۲). **ماتریس طبقه: نظریه اجتماعی پس از چرخش فرهنگی**، مترجم حمید هاشمی کهندانی، تهران، انتشارات کتابستان برخط
- خامنه‌ای، سیدعلی (۱۴۰۲). **سایت رسمی بیانات و سخنرانی‌ها**
- دان، رابرت جی (۱۳۹۳). **نقد اجتماعی پست‌مدرنیته: بحران‌های هویت، صالح نجفی**، تهران، نشر شیرازه
- درویش نوری کلاکی، نسرین، عارف نیا، طیبه، و سلیمی، طاهره. (۱۴۰۰). چالش‌های رانت و فساد سیاسی برای جامعه مطلوب اسلامی با رویکردی به آراء امام خمینی (ره). **رهیافت انقلاب اسلامی**، ۱۵(۵۷)، ۱۲۵-۱۴۲.
- دریایی، تورج (۱۳۹۹). **تاریخ ایران آکسفورد**، ترجمه خشایار بهاری، محمدرضا جعفری، تهران، انتشارات نشرنو
- ژویک، اسلاوی (۱۳۹۸). **گزیده مقالات (نظریه، سیاست، دین)**، ترجمه مرادفرهادپور و همکاران، تهران، انتشارات گام نو
- سوداگر، محمدرضا (۱۳۶۹). **رشد روابط سرمایه داری در ایران: مرحله گسترش (۱۳۴۲-۱۳۵۷)**، تهران، انتشارات شعله اندیشه
- شریف زادگان، محمد حسین، و قانونی، حسین. (۱۳۹۶). تحلیل و مفهوم‌سازی نظری تأثیرات دولت رانتی بر عاملیت و ساختار جامعه و اقتصاد شهری در ایران. **اقتصاد شهری**، ۱۲(۱)، ۱-۱۸.
- شهریاری، حیدر. (۱۳۹۸). ویژگی‌های ساختاری دولت در ایران بعد از انقلاب اسلامی، **فصلنامه دولت پژوهی**، ۱۵(۱۸)، صص ۳۹-۹۶
- علیخواه، فردین. (۱۳۸۷). پیامدهای سیاسی مصرف‌گرایی. **فصلنامه تحقیقات فرهنگی ایران**، ۱(۱)، ۲۳۱-۲۵۶
- قنوتی، نسرین، وحید، مجید، ساعی، احمد، و ازغندی، سید علیرضا. (۱۳۹۶). بازتولید ساختار رانتی در ایران. **مطالعات راهبردی سیاستگذاری عمومی**، ۷(۲۵)، ۲۰۳-۲۲۱.
- کارل، تریلین (۱۳۹۰). **معمای فراوانی (رونقهای نفتی و دولتهای نفتی)**، ترجمه جعفر خیرخواهان، تهران، نشر نی
- کرامپتون، رزماری (۱۳۹۸). **طبقه و قشربندی اجتماعی**، ترجمه هوشنگ نابیی، تهران، نشر نی
- کردبچه، محمد، (۱۳۷۵). بررسی درآمدهای مالیاتی ایران، **مجله برنامه ریزی و بودجه مهر** ۱۳۷۵، شماره ۶، صص ۳۱-۷۲
- گوبلو، ادمون (۱۳۹۶). **نوکسه‌ها، تازه به دوران رسیده‌ها: بررسی جامعه‌شناختی بورژوازی جدید فرانسه**، ترجمه اصغر کریمی، تهران، انتشارات سرایی
- لئونارد، ولفگانگ (۱۳۹۷). **چرخشهای یک ایدئولوژی**، ترجمه هوشنگ وزیری، تهران، انتشارات نشرنو
- مالجو، محمد (۱۳۹۶). **سیاست اعتدالی در بوته نقد اقتصاد سیاسی**، تهران، نشر لاهیتا
- مناشیری، دیوید (۱۴۰۰). **نظام آموزشی و ساختن ایران مدرن**، ترجمه محمد حسین بادامچی و عرفان مصلح، تهران، نشر سینا
- موحّد، محمد علی (۱۳۹۶). **در کشاکش دین و دولت (سی سال پس از پیامبر)**، تهران، نشر ماهی
- نیلی، مسعود و همکاران، (۱۳۹۶). **اقتصاد ایران چگونگی گذر از ابوالشاهها (خلاصه طرح جامع مطالعات اقتصاد ایران): تلفیق (جلد ۱)**، تهران: موسسه عالی آموزش و پژوهش مدیریت و برنامه ریزی

- approach to the thoughts of Imam Khomeini (RA) *Approach to the Islamic Revolution*, 15(57), 125–142 (in Persian)
- Dunn, R. J. (2014) *Social criticism of postmodernity: Crises of identity* (S. Najafi, Trans.) Tehran: Shirazeh Publications (in Persian)
- Esquis, R. (2010) *Class* (N. Rezaei, Trans.) Tehran: Ashian Publishing (in Persian)
- Freeman, S. (1993) *Collected papers* Cambridge: Harvard University Press
- Giraud, H. (2017) *Zombie politics and culture* (F. Habibi & B. Bayangani, Trans.) Tehran: Qoqnoos Publishing (in Persian)
- Harvey, D. (2005) *A brief history of neoliberalism* Oxford University Press
- Hosseini, M. R., Alinejad, M., & Pirinejad, M. (2018) Consumerism and sociological factors affecting it among the youth of Tehran *Contemporary Sociological Research*, 7(13), 37–59 (in Persian)
- Khamenei, S. A. (2023) *Official website of statements and lectures* (in Persian)
- Marx, K. (1867) *Das Kapital* Verlag von Otto Meissner
- Menashri, D. (2022) *Educational system and building modern Iran* (M. H. Badamchi & E. Mosleh, Trans.) Tehran: Sina Publishing (in Persian)
- Mirdamadi, M. (2011) *Great thinkers of sociology* Tehran: Markaz Publishing (in Persian)
- Sharifzadegan, M. H., & Ghanouni, H. (2017) Theoretical analysis and conceptualization of the impacts of a rentier state on agency and societal and urban economic structures in Iran *Urban Economics*, 2(1), 1–18 (in Persian)
- Smith, D. (2019) *The rise of historical sociology* (S. H. Aghajari, Trans.) Tehran: Morvarid Publishing (in Persian)
- Stones, R. (2011) *Great thinkers of sociology* (M. Mirdamadi, Trans.) Tehran: Markaz Publishing (in Persian)
- Thompson, E. P. (2017) *The making of the English working class* (M. Malejoo, Trans.) Tehran: Agah Publishing (in Persian)
- Veblen, T. (1994) *The theory of the leisure class* Dover Publications (in Persian)
- Walzer, M. (2015) *Spheres of justice: A defense of pluralism and equality* (S. Najafi, Trans.) Tehran: Sales Publishing (in Persian)
- Zizek, S. (2019) *Selected essays: Theory, politics, religion* (M. Farhadpour, Trans.) Tehran: Gam No Publishing (in Persian)
- والزر، مایکل (۱۳۹۴)، *حوزه‌های عدالت* (در دفاع از کثرت‌گرایی و برابری)، صالح نجفی، تهران، انتشارات ثالث
- ویلن، تورستن (۱۳۹۲) *نظریه طبقه تن آسا*، فرهنگ رجائی، تهران، نشر نی
- Brenner, R. (2006). **The Economics of Global Turbulence**. Verso.
- Harvey, D. (2005). **A Brief History of Neoliberalism**. Oxford University Press.
- Marx, K. (1867). **Das Kapital**. Verlag von Otto Meissner.
- Veblen, T. (1994). **The Theory of the Leisure Class**. Dover Publications.
- Al-Habri, T. (2022) *Narrative and politics in the historiography of early Islam: The Rightly Guided Caliphs* (M. R. Moradi Tadi, Trans.) Tehran: Namek Publishing (in Persian)
- Ashraf, A., & Benoazizi, A. (2009) *Social classes, state, and revolution in Iran* (S. Torabi Farsani, Trans.) Tehran: Niloufar Publishing (in Persian)
- Asadi, A., Sedighian, A. M., & Zare Mehrjerdi, A. (2021) Studying the impact of economic corruption on sustainable national security in the Islamic Republic of Iran (with emphasis on Imam Khomeini's views) *Islamic Revolution Approach*, 15(57), 23–40 (in Persian)
- Bashirieh, H. (2002) *An introduction to political sociology of Iran (Islamic Republic period)* Tehran: Nehah Moaser Publishing (in Persian)
- Bashirieh, H. (2007) *Reason in politics: Thirty-five discourses in philosophy, sociology, and political development* Tehran: Nehah Moaser Publishing (in Persian)
- Bashirieh, H. (2021) *State and revolution in Iran (1962-1982)* (M. Rafe, Trans.) Tehran: Mania Honar Publishing (in Persian)
- Bayat, A. (2022) *Class, politics, and social theory* (K. Safari, Trans.) Tehran: Shirazeh Ma Publishing (in Persian)
- Behdad, S., & Nomani, F. (2008) *Class and work in Iran* (M. Motahad, Trans.) Tehran: Agah Publishing (in Persian)
- Boudon, R., & Bourcault, F. (2006) *Critical culture of sociology* (A. Nikgozar, Trans.) Tehran: Nehah Moaser Publishing (in Persian)
- Brenner, R. (2006) *The economics of global turbulence* Verso
- Chiber, V. (2023) *Class matrix: Social theory after the cultural turn* (H. Hashemi-Kahendani, Trans.) Tehran: Kebatestan Barkhet Publications (in Persian)
- Darvish Nouri Kalaki, N., Arefnia, T., & Salimi, T. (2021) The challenges of rent and political corruption for the ideal Islamic society with an